

محترم تمنا داریم که مراجعه بکتاب ایساتید کرده و آنچه را مجمل نوشته
ایم فصل بخوانند و عظمت و حقیقت و معنویت ایساتید سخن پی برند .
شاید یک متجدد نادان دشمن فردوسی و سعدی و مولوی و خواجه
مثل ما را بموهوم پرستی و فال گیری نسبت دهد
ولی هیچم از این بی‌دانشان صورت ساز اندیشه نیست و در عین حال
که منکر رمل و فال فلان بهودی و فلان کلاش هستم اعتراف دارم که
توجه باطنی و حقیقی انسان معین فیاض برای درک حقیقت برسطار باب حقیقت واسطه
فیض و باعث وصول حقیقت میشد و چنانچه غالباً پس از توجه خیال انسان در
خواب شب اوضاع فردا را میبیند ممکن است از آینه آیات قرآن و کتب ایساتید
باستان سخن هم عکس اوضاع آینده را در یابد

نظامی فرماید

چو نیکو فال زد صاحب معانی که خود را فال نیکوزن چه دانی
بسا والا که او باز چه بر خاست چو اختر میگدشت آن فال شد راست
و نیز و کان من نیز گفته اند تفلو بالخیر تجدوه
(وحید)

دشمنان مقام نظامی

حضرت وحید عزیزم علی رغم معضی از فلسفه [های دیمی
نایخته امروز . . . فرمایش خواجه علیه الرحمه
از خلاف آمد عادت طلب کام که من
کس جمعیت از آن زلف پریشان کردم
بنده چنانی افتاده ام که ذوق و اخلاق بهیچوجه مناسبت ندارد
چو کمتر این عذاب و عقوبت این موقع با این نشاء برای بنده این
است که بنده را از ذوق و نشاط ادبی و از میل بمطالعه و حفظ کوره سواد

قدیمی انداخته و محروم ساخته

بعلاوه در این دوره - من الاتفاق - از صرف وقت در پائیدن
مقام از وقت چیزی علاوه نمی آید تا خدمتی بمنجه شریف با اظهار قضایاتی
بنمایم و بدان وسیله کسب شهرت تازه بشود
لیکن - با همه اینها از جر بحث و طول و بسط، نقل نسبت یک
موضوع بی اختیارم .

اینموضوع سنجش مقام بلند حکیم نظامی است
مقامتا خاطر شریف را یاد آور میشوم بدو قضیه
افراط و تفریطی که در مکالمات و مصاحبات معمول و متداول
است .

۱ - بنده قابل نیستم
۲ - بنده از هیچ کس کمتر نیستم و هر چه همه نهری و
مشرقی - ادیب و حکیم - آخوند محصل مدرسه و جوان محصل در
فاکولته و اونیورسسته - بالاخره لیسانسیه در علم حقوق دارد بنده همه
آن را تنها دارا میباشم
اولی اظهار بعضی علماء و قسمتی از متعلمین - دومی بین جهال
مرکب موسوم است
مصاحبت بین اهالی ایران و نگرشات اهلی از این دو دعوی

عاری نیست
با نتیجه میخواهم بگویم قسمتی حد علمی خودشانرا مکتوم میکنند

قسمتی - برای خودشان لاحدی در معلومات و فنون ندارند
سعی کنیم از هر دو این قسمت محترز باشیم
یکی از موسیقی دانهای عمده که در آواز شخص اول بشمار

میرفت پس از مدتی که او را ندیده بودم چنین گفتم
سینه و آواز چطور است ؟

فورا بلادرنك گفت :

بالله قسم بسیار خوب !

و شروع کرد بخواندن

بنده از این کریمه و خاق نیکوی ایشان موعظه گرفته گفتم :

خوشا بخال تو که آنچه داری بی برده و بدون قلب میگوئی !

تو يك بنده خدا هستی و آن مؤمنی که خودش را از همه

خلق خدا بهتر میداند ولی خود را (جانی و عاصی) مینویسد آن هم

يك بنده خداست !

مثلا . اگر قدما مانند قد سر و باشد وقت زیبایی داشته باشیم و بما

بگویند ماشاء الله ! آقا چه قدر و بالای قشنگی دارد فورا آهی کشیده

پشت چشم نازک کرده میگوئیم :

چه فرمایشی است ! نظر لطف آقا است و الا بنده قبل نیستم و

قد بنده از میخ طویله که پای خروس را به آن به بندند کوتاهتر

است . !

و بالعکس اگر قدمان کوتاه باشد و یکی بگوید آقا همه چیزش

خوب است ؟ فقط قدری قدش کوتاه است .

فورا برآشفته يك کتاب حماسه میخوانیم .

و هزار مقاله مینویسیم برای کوتاه نظری گوینده !

در اینصورت بنده حد خودم را تشخیص داده ام که بعد از پنججاه

سال تحصیل و رنج گفتگو در حد عظمت و قدرت علمی و ادبی حکیم

نظامی از حد بنده خارج نیست

و با کمال ادب از ادبای بزرگوار (روحی و دنا هم) متوقعم

که در این مقاله امان و دقت نظر فرمایند .

یکی از رفقای من محفوظات شعریش خیلی است و مرید . . .

است که او متأسفانه بحکیم نظامی معتقد نیست ! این رفیق من از شعر

های مراد خود خیلی محفوظ دارد و بمناسبت مریدی به ایشان نیز بحکیم نظامی همیشه میخواستند اظهار بی اعتقادی نموده باشند یکی بمناسبت تقلید لازمه مریدی . دیگر آنکه نسبت بمقام مرشد مزور غاو دارد او را مراتب عالی جنب تر از حکیم نظامی و تمام اساتید میدانند و ممکن است که نسبت به اظهار این عقیده يك سیاست همیشه هم در نظر داشته باشد **والعلم عندالله**

بهر حال اغلب در مجالس مصاحبه این طور میفهماند که از اول دنیا تا کنون مثل و مانند مرشد وی نیامده و باین جهات بحکیم نظامی معتقد نیست . و هر وقت بنده با او مقابل میشوم و مقام حکیم نظامی موضوع بحث میشود صورت تصدیق میکند

اما تصدیقی که بقول مرحوم (شیخ احمد احسانی) **صدقتی ولكن وجهك وجه المخاصمه** این طور عقیده بنده را تصدیق مینماید و من میفهمم . يك روز یکی دو شعر از مرحوم حکیم نظامی مورد تحسین واقع شد فوراً گفت بله :

ولی اینرا بدانید که هر قدر درد و اوین و اشعارش را تتبع کنید خواهید دید که ابتکار مضمون ندارند نهانی و مطانعات فرنگی غالباً مضمونها مال دیگران است . یا مال عربهاست . حتی حکیم فردوسی بجز مرادمن که آنچه در دو بیت سیصد هزار اشعار ایشان دیده و شنیده میشود همه بکرو از آن خود اوست رفیق من شروع کرد بخواندن یکی دو سه بیت از اشعار شعرای بزرگ و خواندن اصل مضمون آنها که از نواع مقدم یافته بود برای اثبات مدعای خودش و مخصوصاً طوطی وار حفظ کرده بود و انگاه شروع کرد بخواندن اشعار مراد خود و باینده ندر حضرت

عباس می بست بر اینکه ما سبقه احد من العالمین

(در اطراف این واقعه)

یعنی (ابتکار مضمون در تمام اشعار) مراد خود خیلی غلو نمود و بنده را به تصدیق صغری و کبری و اینکه ابتکار مضمون تنها شاه کار شعری است و این شاه کار در میان ایران قدیم العهد بالعلم والادب منحصر باین پیر معاصر است الزام مینمود .

بنده در محضر ایشان و در موقع محاضره سکوت اختیار کردم زیرا مجال حرف بمن نمیداد و ملاوه گوش شنوا نداشت و بنده در اظهار معلومات بی اندازه بگوش شنوا علاقه مندم .

در این مجلس با ریش و سبیل خود بازی کرده و ابتدا حرفی نزدم . و خلاصه الزام رفیق مزبور این بود . اول عدم اعتقادوی به حکیم نظامی ! نهایت در پرده و لفاظیه عدم ابتکار فکر حکیم . دوم ابتکار تمام ترشحات طبع پیر مرادوی یعنی این مقصود را بگویند کردن زرکان و بزرگ نمودن پیر خود کاملاً میخواست انجام دهد . و انجام داد .

گرچه این مصاحبه و محاضره در مجلسی که سه نفر در آن بود واقع شد ولی تصور میکنم جواب آن در محضر ادبای پیر و جوان ایران یعنی در مجله شریفه ارمغان گفته شود بهتر است . *ارمغان* تا این جا قدیمه برای استحضار ذهن ادبا و فضلاء عصر تصدیق دادم حالا برویم بر سر تشریح مقصود

اولا پوشیده نباشد که بنده بسهم خودم معتقدم که حقوق فصاحت ادبای ساق و حاضر را نباید بدم ابتکار مضمون (علی الفرض) معلق دانست یا غضب نمود . بر عرض اینکه مضمون این شعر قشنگ و شیوای خواجه بودم آنوقت من از طائفه درد کشان

که نه از تارك نشان بود و نه از تارك نشان بقول رفیق من از این فارض مصری باشد (علی فرض عدم التوارد) به

بنده چه؟! مال او باشد یا نباشد این شعر تاثیر ادبی خودش را در فکر و مغز مستمعین داده و میدهد.

مگر شعر - برات حواله است که انسان در دفتر کهنه خودش مراجعه کند ببیند سابقا این وجه را دیگری بدیگری برداشته یا نه.

من - از ترکیب بند شما خاصه این قطعه

بر تاب عنان وحید ازین راه

تا چند ز راستی فسانه

مفروش چنین متاع جانگاہ زیرا که نمیخورد زمانه

در راستی است زیر خر گام

جمال پلاس - استوانه

وز کج رو بند اختر و ماه

بر چرخ گرفته آشیانه

ور زانکه زمین نمی نیوشی باید بهلاج بحریش کوشی

حظ میبرم . و حفظ من مربوط به فصاحت بیان و موقعیت قطعه

مزبور است از حیث تاثیر در نفس .

از قطعه ایرج میرزا جلال الممالک -

گفت يك چاه کنی در ته چاه

کای خدا تاکی این چاه سیاه

نه از بن دلو شود پاره رسن

نه مرا جان بدر آید - ز بدن

محظوظ میشوم و همچنین از غالب آثار معاصرین و یا قدماء اعم از اینکه

سبق و ابتکار مضمون با دیگری باشد یا نه

شبهه نباشد این مطالب که من میگویم غیر از اختلاس و انتحال است

که سابقا در مجله شریفه تعقیب میکردید

فصاحت قرآن مجید دائر مدار ابتکار مضمون آن نیست .

آثار و گفته های گفته منظوم و منثور - یا نثر و نظم در بشر متدوق چیزی است که بنده در حد خودم شیفته آنم

که گفته است که همه آدمهای باذوق عقب بکر مضمون بگردند
ثبیه آن چه گناهی کرده و بنده اصراری ندارم (ابوعدرالمضامین)
را فقط شاعر بدانم و از ثبیه آن نیز بسیار خوشم می آید بشرطیکه حلاوت
ملاحظت - بلاغت فصاحت و بالاخره تاثیر در نفس نیز داشته باشد
شعر زیبا و قشنگ که از دلبری بهره داشته باشد ابداً دایر مدار
عنوان بکر و ثبیه نیست

بله - البته فصاحت مقرون با ابتکار مضمون نیز هست
ممکن است صد هزار ادیب قبل از نظامی این مضمون را فرموده

باشند

با نفس هر که در آمیختم مصاحبت آن بود که بگریختم

ولی بنده از این شعر حظ میبرم متعظ و متنبه میشوم

بالله ارسوراخ موشی در روی مبتلای گریه چنگالی شوی

مضمون از اهل البیت استم این اشعار چه باید کرد؟

سخنی است مؤثر در قلب و در جای خودش حکیمانه گفته شده

از اهل البیت است یا از پیغمبر یا از خدا؟ یا اقتباس از شعرای جاهل است؟

هر چه هست .

و اما اینکه آن رفیق مدعی است که پیر ادیب ایشان در تمام

مضامین در سیصد هزار بیت کمتر یا بیشتر ابتکار مضمون دارند علی

فرض التصدیق - همانطور که گاهی ثبیه مضامین مورد قبول و پسند

واقع میگردد ممکن است که ابتکار مضمون پسندیده نشود و نباشد و در

دل جا نیندازد و برای غرابت لفظ و معنی !! سخاوت ترکیب بمغز فرو نرود

در اینصورت گناه من چیست

(هزاران نکته می باید بغیر از حسن و زیبایی)

ابتکار مضمون حسن و زیبایی را به تنهایی نمیتوانند
ایجاد کنند

اگر فرضاً ایجاد کرد چیزهای دیگری نیز لازم است.
ازین مقدمه که فارغ شدیم برویم سر موضوع قضیه و آن موضوع
مقام بلند و ارجمند حکیم نظامی است
بقیه دارد (شیخ غلامرضا خان)

يك مکتوب تاریخی

ژوزف سوم بواسطه مشکلاتی که دچار سلطنت انگلستان میگردید
و بواسطه اینکه اولاد او بدام عشق دخترانی از طبقه سوم گرفتار شدند
همیشه در دریای حزن و اندوه غوطه ور بود و بکانه وسیله تسلیت و
شادمانی خود دختر کوچکش (امیلیا) قرار داده و فوق العاده او را دوست
میداشت ولی طولی نکشید که امیلیا نیز بدام عشق یکی از سرداران
پدرش گرفتار گردید. سردار مزبور نیز او را عاشق شده ولی بواسطه
احلاصی که به پدرش داشت عشق خود را پنهان مینمود. در نتیجه امیلیا
مريض شده و جوان مرگ گردید. *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
آخرین کلمه که از دهان او خارج شد این بود که بعمه خود
وصیت نمود که سلام او را بمعشوقش جنرال شارل برساند
مکتوبی که ذیلاً انتشار می یابد یکی از خطوطی است که مشار
الیها بمحبوب خود نوشته است

ع . فرامرزی



دیشب را تمام بیدار بودم . نه خواب چشمم راه یافت و نه توانستم
در تخت خواب آرام بگیرم ، خیلی اصرار کردم که چشم خود را بهم
بگذارم ولی مراسله اخیر شما بقدری بر اندوه من افزوده بود که خواب